

دکتر صاحبعلی اکبری

(استادیار دانشگاه تربیت معلّم سبزوار)

## پژوهشی در منابع و سبک خطیب تبریزی در کتاب «الکافی فی العروض والقوافی»\*

### چکیده

کتاب ارزشمند *الکافی فی العروض والقوافی* اثر دانشمند برجسته و ادیب توانا ابوزکریا یحیی بن علی خطیب تبریزی (ت ۵۰۲ هـ) برای پژوهشگران در عرصه عروض و قافیه، نامی است آشنا. از آنجا که ویژگی عصر خطیب کم رنگ بودن نوآوری و ابتکار و به دنبال آن روی آوری دانشمندان به سمت نقل و اقتباس افراطی کاملاً مشهود بوده، این امر نگارنده را بر آن داشت تا با بررسی ویژگیهای این دانشمند برجسته، منابع و سبک نگارش وی را در تألیف کتاب *الکافی* مورد مطالعه قرار داده و به این نتیجه برسد که وی نیز نه تنها نتوانسته است از دایره نقل و اقتباس بیرون بیاید، بلکه در موارد بیشماری در تألیف خود، از سایر دانشمندان و صاحب نظران مطالبی را نقل کرده است. وی در کنار نقل و اقتباس خود به طور عام، عنایت ویژه ای به کتابهای ابن جنی و صاحب بن عباد و اخفش داشته است.

**کلید واژه‌ها:** عروض، نقل و اقتباس، تبریزی، الکافی، القوافی.

### مقدمه

امام ابوزکریا یحیی بن علی خطیب تبریزی (ت ۵۰۲ هـ) در زمان خود از مشهورترین پیشوایان نحو و زبان به شمار می‌آمد. وی حدود ۲۵ کتاب ارزشمند به رشته تحریر درآورده است که بیشتر آنها را به شرحهای ادبی و تصحیحات زبانی اختصاص داده و خود نیز قریب ۴۰ سال به تدریس ادبیات در مدرسه نظامیه بغداد پرداخته است (قفطی، ۱۹۸۶: ۲۸/۴).

کتاب ارزشمند *الکافی فی العروض والقوافی* همواره از رواج و رونق ویژه‌ای در میان دانش پویان و پژوهشگران برخوردار بوده است. خطیب تبریزی کتاب خود را بیشتر نزدیک به اذهان مبتدیان و تازه کاران تألیف کرده است تا دانش پویان در سطوح بالاتر. این سخن را وی در پایان کتاب خود چنین بیان کرده

است: «فی هذمجله کفاة للمبتدی و تذکرللمتوس طمیها»<sup>۱</sup> (تبریزی، ۱۹۸۲: ۱۶۰). دانشمندان زیادی به این اثر ارزشمند توجه داشته اند. زنجانی (ت ۶۶۰هـ) کتاب خود *ملیه النظار فی علوم الأثعار* را بسان تبریزی به سه علم عروض، قافیه و بدیع تقسیم کرده و چنان تأثیری از تبریزی پذیرفته است که در آوردن اشعار مصدع<sup>۲</sup>، علاوه بر شواهد خلیل بن احمد، خود را مقلد تبریزی ساخته است؛ البته در بعضی موارد نیز نه تنها به فضل و سبقت تبریزی اعتراف نکرده، بلکه کمترین اشاره ای هم به کتاب او نداشته است. وی در جایی که سخن از زحاف بحر مدید<sup>۳</sup> به میان می آورد، می گوید: «یحوز فی کل فاعلاتن، إلا التی فی هذ ب البیة بالشیء و فی فاعلاتن یا یسمیونها»<sup>۴</sup> و می افزاید: «الض ب الأ حول و نیرة آ أبو زکریا یحکک»<sup>۵</sup> (زنجانی، ۱۹۵۸: ۲۶/۱). دمامینی در کتاب خود *العیون الغامزه علی الخبایا الرامزه* به نام گذاری دایره های سوم و چهارم عروضی توسط تبریزی اشاره کرده و معتقد است که وی با این نام گذاری با جمهور دانشمندان علم عروض مخالفت کرده است (دمامینی، بی تا: ۶۱). اربلی (ت ۶۷۰هـ) نیز در کتاب *التوافی* خود به تبریزی توجه داشته و از او نقل کرده و گاهی هم او را به نقد کشیده است. البته در مواردی نیز به نظر می رسد که مستقیماً به کتاب *الکافی* دسترسی پیدا نکرده و با واسطه از آن نقل کرده است که در این گونه موارد، سخن خود را این چنین بیان کرده است: «و رت عشیاء خی ع ن ابی زکریا» (اربلی، ۱۹۹۷: ۱۶۰). ابی اندلسی (ت ۷۷۶هـ) هم خطیب تبریزی را دو بار در کتابش *الوافی فی معرفه التوافی* یاد کرده است؛ یک بار او را به نقد کشیده و بار دیگر از او مطالبی را نقل کرده است (ابی، ۲۰۴، ۵۳: ۱۹۹۷). اما آنچه مهم به نظر می رسد این است که او از کتاب *الکافی* بهره جسته و اثر فراوانی را از آن پذیرفته است.

#### کتاب «الکافی فی العروض و التوافی» و منابع آن

پژوهش گران در زمانهای بعد از خطیب تبریزی تا امروز، پس از آن که کتاب ارزشمند وی سه بار توسط محققان مصری، شامی و عراقی به زینت طبع آراسته شده است، با آن آشنا شده و از سرچشمه زلال آن بهره ها جسته اند. این کتاب یک بار به تحقیق حسانی حسن عبدالله در سال ۱۹۶۶م به زیور طبع آراسته شده و مشهورترین نام آن همان *الکافی* برایش ثبت شده است. در سال ۱۹۷۰م بار دیگر فخرالدین قباوه کتاب را با نام *الوافی* به چاپ رسانده و این نام را بر اساس یکی از نسخه های خطی آن برگزیده است. برای سومین بار این کتاب در سال ۱۹۸۲م به تحقیق حسن الخالصی با نام *الکافی* به چاپ رسیده است که با این پژوهش وی موفق به اخذ درجه فوق لیسانس خود از دانشکده ادبیات دانشگاه بغداد شده است.

با بررسی چاپهای مختلف این کتاب، دریافتیم که پژوهشگران در هیچ کدام از آنها سخنی از منابع خطیب تبریزی و سبک وی در نگارش کتاب *الكافی* به میان نیاورده‌اند. البته فخرالدین قباوه در بعضی موارد در فکر دنبال کردن روایتها وارجاع آنها به منابع اصلی خود است؛ ولی هدف او بیشتر تطبیق عبارتهای تبریزی با کتاب «*الإقناع فی العروض*» اثر صاحب بن عباد (ت ۳۸۵هـ) است. خالصی که سومین چاپ این کتاب به تحقیق او انجام پذیرفته است، همان آغاز به اتکای تبریزی بر کتاب «*الإقناع*» آگاه بوده است؛ به طوری که در مقدمه کتاب می‌گوید: «*الإقناع* للصاحب كالنواه للكافی نسج التبریزی فیه علی منواله»<sup>۶</sup> (تبریزی، ۱۹۸۲: ۵). صاحب نظران در نگرش به روش کار تبریزی دو دیدگاه دارند؛ گروهی کار او را جز گردآوری و نقل چیز دیگری نمی‌دانند و معتقدند که در روایتها دخل و تصرف کرده و در نقل پایبند اصول نبوده و در راه رسیدن به مطلبی از خود تلاش نشان نداده است (عمری، ۱۹۸۱: ۳۶۴/۲). گروه دیگر نیز معتقدند که او نه تنها یک ناقل و روایت گر است، بلکه یک عالم به زبان وادبیات است که با علم و آگاهی خود، آن چه را سودمند بوده از آثار پیشینیان گرفته و آنچه را همراه شک و شبهه بوده رها کرده است. تبریزی در حقیقت با این کار، خدمات ارزنده ای را در حفظ میراث ادبی ارائه کرده است (قباوه، ۱۹۹۷: ۱۶۵، ۱۶۶). در این میان دیدگاه دیگری نیز پیدا شد که بهره جستن از روش تبریزی را ترجیح داده و معتقد است که منابع مورد استفاده در کتاب تبریزی راهی است برای رسیدن به نسخه‌های خطی ارزشمند. این دیدگاه در تحقیق دیوان ابوتام با شرح تبریزی توسط محمد عزام نمود پیدا کرده است. وی معتقد است که منابع صولی، کمکی در تصحیح متن تبریزی و منابع تبریزی کمکی برای تحقیق در متن صولی است (تبریزی، الکافی، تصحیح حسانی: ۳۷).

در این پژوهش سعی نگارنده بر آن است که منابع مورد استفاده تبریزی را در نگارش کتاب «*الكافی*» تعیین وارجاع سخنان وی به منابع اصلی صورت پذیرد. نگارنده در این پژوهش به دنبال یافتن پاسخی است برای این پرسش که آیا تبریزی در نقل و اقتباس هد فیه تهذیب و یکپارچه سازی مطالب را داشته و یا قصد پنهان ساختن سرقات خود را در سر می‌پرورانده است؟ در اینجا باید اشاره کنیم که منابع تبریزی در تألیف کتاب خود بیش از آن است که ما ذکر می‌کنیم. زیرا بسیاری از این منابع یا مفقود شده و در دسترس نیست و یا این که اقتباس وی از آنها مورد شک و تردید است. از جمله آن منابع می‌توان به کتاب «*العروض*» زجاج (ت ۳۱۱هـ) اشاره کرد که به نظر می‌رسد، تبریزی مطالبی را از آن نقل کرده و نام گذاری بحرهای وزحاف و علل<sup>۷</sup> را از آن گرفته باشد. در اینجا گزیری جز اکتفا کردن به گفته‌های دانشمندان پیشین چون ابن سیده در «*المحکم*» و دماغی در «*الغامزه*» نداریم. در میان منابع تبریزی، کتاب «*العروض*» اخفش و «*العروض*» ابوالحسن عروضی شاگرد زجاج و «*العروض*» ربعی را

می‌توان نام برد. البته اقتباس تبریزی از این سه منبع به مراتب کم‌تر از نقل و اقتباس وی از کتابهای ابن جنی و صاحب بن عباد بوده است. بی‌تردید کتاب «الإقناع» صاحب بن عباد و کتابهای «العروض» و «مختصر المعانی» و «مُعرب» ابن جنی، منابع اصلی تبریزی بوده‌اند. بعضی از محققان با کتاب «الکافی» چنان رفتار کرده‌اند که گویی نسخه دوم کتاب ابن جنی است (ابن جنی، ۱۹۹۶: ۲۴ و پاورقی: ۱۳۶، ۱۳۴، ۹۹، ۶۱).

### اقتباس تبریزی از دو کتاب «الإقناع» صاحب بن عباد و «العروض» ابن جنی

قبل از پرداختن به اقتباس تبریزی از کتابهای «الإقناع» صاحب بن عباد و «العروض» ابن جنی، ناگزیر باید به شباهتها و تفاوت‌های موجود میان این دو کتاب نگاهی هر چند کوتاه داشته باشیم. با نگاهی اجمالی به این دو اثر، توافقی در مضمون پاراگرافها و ترتیب و انسجام مطالب آنها از همان آغاز مقدمه به چشم می‌خورد که گویی - با وجود تفاوت‌های آشکار میان آن دو در اسلوب نگارش - یکی از دیگری اقتباس کرده است. شاید هم هر دوی آنها تحت تأثیر یک کتاب قبل از خود بوده‌اند که این فرض تا زمانی که روشن نشود آن چه کتابی بوده است، حدس و گمانی بیش نخواهد بود. پس از گذر از مقدمه و جستجو در بابهای این دو اثر، تفاوت‌هایی را نیز می‌بینیم؛ به‌ویژه این که در بررسی بحرهای عروضی<sup>۱</sup>، صاحب بن عباد نسبت به ابن جنی گرایش بیشتری به اختصار و ایجاز گویی دارد. برای نمونه ابن جنی در باب بحر طویل می‌گوید: «وهو علی ثمانیه أجزاء»:

فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن      فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن

(همان: ۴۱)

می‌بینیم که تمامی تفغیله‌های بحر طویل را در یک بیت ذکر می‌کند. اما صاحب بن عباد به ذکر عبارات<sup>۲</sup> مفاعیلن رابع م ارت<sup>۳</sup> (صاحب بن عباد، ۱۹۶۰: ۵) اکتفا کرده و این کار را در تمامی بحرهای عروضی بر همین منوال ادامه می‌دهد. اگر یک اصطلاح عروضی برای بار اول در سخن صاحب بن عباد بیاید، آن را شرح و توضیح می‌دهد. <sup>۴</sup> ادر مورد بیت اول بحر طویل می‌گوید: <sup>۵</sup> عَرَضَ لَهُمْ قَبْلَهُمْ وَضُرُّهُ سَالٍ جُحَيْحٍ (همان: ۵) سپس کلام را قطع کرده و معنای این اصطلاحات را شرح می‌دهد و می‌گوید: <sup>۶</sup> أَبُو ضَرْفًا خَلَسَ إِلَيْهِ مَلَأَ بِلَيْلٍ وَ السَّالِمُ. <sup>۷</sup> (همان: ۱۰) حالی که ابن جنی این تعریفات را رها کرده و در مبحث زحاف بحور به آن می‌پردازد. وی یک بیت مصرع را به عنوان شاهد می‌آورد و آن را به شواهد نقل شده از خلیل بن احمد می‌افزاید. البته این کار را تنها در بحر طویل انجام داده و در سایر بحور چنین کاری را نمی‌کند. در صورتی

که صاحب بن عباد در بحرهای دیگر بر منوال روش قبلی خود کار را به انجام می‌رساند. در شرح و توضیح ابیات نیز هر کدام روش خاص خود را پیش می‌گیرند. <sup>۱۱</sup> «الکافی فی العروض والتوفای» صاحب بن عباد از اسم مفعول و وزن فعل می‌گوید: *ضَمَّ بِبَيْتِ* <sup>۱۲</sup> «الشتر و...» ولی صاحب بن عباد از اسم مفعول و وزن فعل استفاده می‌کند و می‌گوید: *ضَمَّ بِبَيْتِ* <sup>۱۳</sup> «ضم، بیت مخبون، بیئت مشهور و...» <sup>۱۴</sup> هر دو مصنف درست پس از تکمیل شرح بحرهای دوایر عروضی <sup>۱۵</sup> به سخن در مورد هر کدام از دوایر می‌پردازند. هر دو در آغاز، اصل هر بحر را بیان کرده و یک بیت را برای نمونه ذکر می‌کنند؛ آنگاه طریقه جدایی بحرها را از یکدیگر بیان می‌کنند. در اینجا ابن جنی به ذکر علت نام گذاری دایره، گریزی زده و آن را بیان می‌کند. وی در نام گذاری دایره سوم به مشتبه و چهارم به مجتلب، با سایر عروض دانان متفاوت است. آنها هنگامی که به دایره آخر می‌رسند - که همان دایره متفق است - ابن جنی تأملی کرده و اصل آن دایره را بیان می‌نماید. در حالی که صاحب بن عباد، درباره فک دایره سخن خود را ادامه داده تا بحر جدیدی از آن بیرون می‌کشد و می‌گوید: *الغریب والمتس قهرک ض الخیلک* <sup>۱۶</sup> (همان: ۴۱). بدین ترتیب کتاب «العروض» ابن جنی به پایان خود می‌رسد. حال آن که صاحب بن عباد چند تعریف و یک باب در «خرم» و «خزل» <sup>۱۷</sup> را - که وعده آن را در مقدمه به خواننده داده بود - به کتاب خود افزوده و کتابش را با سخن کوتاهی در باب قافیه به پایان می‌رساند. خطیب تبریزی در مقدمه کتاب «الکافی» <sup>۱۸</sup> مقدمه صاحب بن عباد را نقل می‌کند. مطالب همان مطالب صاحب بن عباد است و جز اندک توضیحی در تشبیه عروض به نحو و وعده بیان «خرم» و «خزل» چیز تازه‌ای در آن به چشم نمی‌خورد. وی در مقدمه کتاب خود به نقل مطالبی چند از مقدمه ابن جنی پرداخته و به عبارتهای خود رنگ و رونق می‌بخشد.

گاهی خطیب تبریزی زیر کانه اندک تغییری در عبارتهای انجام می‌دهد به طوری که خواننده در نگاه اول متوجه اقتباس در آن نمی‌شود. اما اگر دو کتاب را کنار هم قرار دهیم، این اقتباس همراه با دخل و تصرف کاملاً هویدا می‌شود. برای نمونه به دو عبارت از دو کتاب نگاه می‌کنیم. در مقدمه صاحب بن عباد آمده است: *الغریب والمتس قهرک ض الخیلک* <sup>۱۹</sup> و *مرمن موزونه* <sup>۲۰</sup> (همان: ۳). این عبارت را تبریزی با اندک تغییر چنین بیان می‌کند: *الغریب والمتس قهرک ض الخیلک* <sup>۲۱</sup> و *مرمن موزونه* <sup>۲۲</sup> (همان: ۳). این عبارت را تبریزی با مکتسو ره <sup>۲۳</sup> (تبریزی، الکافی، تصحیح حسانی: ۱۷). تبریزی در بابهای بعدی کتاب خود سعی دارد موضوعات مورد اتفاق ابن جنی و صاحب بن عباد را مورد بررسی قرار داده و سبب نام گذاری بحرهای عروضی را نیز بدان می‌افزاید. گاهی در تعریف اصطلاحات عروضی، مطالبی را نیز از زجاج نقل می‌کند. وی می‌گوید: *الوحد ما سقطتانی و رابعه السا کینا و أوص اللقی* <sup>۲۴</sup> *ساز کحو هنا بلای و* <sup>۲۵</sup> *الرجل لسا کینا و امدی لیس بقی دا* <sup>۲۶</sup> *ف الساکنا رجا لجا عرک ذامه قعیق* <sup>۲۷</sup> *داه ف بیقی*

بَعْلًا<sup>۱۸</sup> (همان: ۴۴) «سخن وی تفاوت چندانی با سخن زجاج ندارد؛ جایی که زجاج می‌گوید «الخَبَلُ فِي عَرْوِ ضَرْبِ سَيْطِ طَوَّالٍ جَزْدٌ هَا بِلُّسِينِ وَ الْفَا عَرْمٍ مُسْتَفْعَلٌ لَمْ يَشَأْ قَرْمُ الْخَبَلِ الَّذِي هُوَ الْعَرْمُ» قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: «لَا سَا لَلْجَنِّبِ فَإِذَا حَقَّ السَا نَكَرَ رِصَارَ الْجَزِّ مِثْلًا» داه فیفقی مضطرباً<sup>۱۹</sup> (ابن منظور، لسان العرب، ذیل ماده خبل)، تبریزی در جای دیگر از کتاب الکافی می‌گوید: «لَا أَخْبِرُكَ لِأَنَّهُ أُسْلُطُوهُ هَ وَ أ خِرْفَكَ أَنْفَلَجَ هَ الْخِرَاءُ بٌ»<sup>۲۰</sup> (تبریزی، الکافی، تصحیح حسانی: ۷۴) که این مطلب با سخن زجاج که در کتاب «المحکم» نقل شده است، شباهت زیادی دارد. ابن سیده می‌گوید: «قال أبو إسحاق: هَمْ يَأْخُذُ بِهَا لَهَا بِلُؤُ وَ أ خِرْفَكَ بِالْخِرْفَةِ لَطَفًا» (ابن سیده، ۱۹۵۸: ۱۰۹/۵-۱۰۹/۵-۱۰۹/۵) ابن منظور، ذیل ماده خبل).

خطیب تبریزی بدین ترتیب اقتبل خود را ادامه داده و غالباً توجه او به صاحب بن عباد است که این کار کاملاً در بحرهای چون طویل، بسیط، کامل و هزج<sup>۲۱</sup> هویداست. در بخش شواهد ضربهای صاحب بن عباد و ابن جنی، تقطیع بیت را نیز ذکر کرده و به دنبال آن تفعيله<sup>۲۲</sup> را می‌آورد. وی گاهی به تهذیب و تصحیح و تلخیص کلام صاحب بن عباد پرداخته و گاهی نیز به تفسیر آنها می‌پردازد. مثلاً زمانی که به زحاف بحر سریع<sup>۲۳</sup> می‌رسد، برخلاف صاحب بن عباد - که بارها یک اصطلاح را توضیح می‌دهد - به اختصار می‌گوید: «يَجُو زُ فِي مُسْتَفْعَلٍ جَمِيعًا جَا زَ فِيهِ فِى الْبَسِيطِ وَالْجَوَّزِ»<sup>۲۴</sup> (تبریزی، الکافی، تصحیح حسانی: ۹۹). سپس عبارت بعدی صاحب بن عباد را تصحیح کرده و می‌گوید: «يُجُو زُ فِي مَفْعُولَانِ وَ مَفْعُولِ التَّخْفِيقِ»<sup>۲۵</sup> (صاحب بن عباد، ۱۹۶۰: ۵۴). نیز می‌گوید: «وَلِيَجُو زُ فِي مَفْعُولَانِ وَ مَفْعُولِ ضَرْبِهِ إِلَّا مَفْعُولَانِ وَ مَفْعُولِ فَإِذَا يَجُو فِيهِمَا الْخَبَلُ»<sup>۲۵</sup>. از آنجا که صاحب بن عباد در مورد جواز عدم زحاف به غیر مفعولان و مفعولن اشاره نکرده است، بدین ترتیب سخن تبریزی دقیقتر و کاملتر از سخن وی است.

### تبریزی و دوایر عروضی

در میان عروض دانان بعد از ابن جنی، جز خطیب تبریزی کسی در نام گذاری دایره‌های سوم و چهارم عروض با نظر جمهور مخالفت نکرده است. بیشتر سخنان تبریزی در مباحث دوایر عروضی مطابق با گفته‌های ابن جنی در کتاب العروض است؛ ولی در مبحث دایره سوم مطالبی را بدان می‌افزاید که ظاهر آن را در دفاع از علت نام گذاری متفاوت خود بیان کرده است. می‌گوید: «المشبه والمؤتل فقیلاً رَ بان فی المعنى و لك بهت الدائرلثا نیالمؤتل فلا رفی الأتلا فصعنى زائد وأ ذلك لأنكلمن الدائرة

الثانیه خراها مرکباً رهن أوتا معها فواصل و الفاصلة سببان تقيدها خفي فوهذا رالس بيلان أبد أ لا  
 فترقا في أأعقلوه أو بع مدقلا يفرقا رقلط الدائر الثاخرية أها في ك لجز منها توكد معه  
 سببان إلا أن ظلمت ترقا يفتح أ مدط في أ للجز والآخر خفي أ خرو الايتلا فلبلد غ في تلك  
 الدائر لأبسن بيها أبدج عان فلهذا المعنى كانت بهذا الإس لمهأ «(تبریزی، الکافی، تصحيح  
 حسانی: ۹۳).

شاید به خاطر همین دفاع است که تبریزی را در نام گذاری دایره‌های عروضی متفاوت با دیگران  
 معرفی کرده‌اند. وی در مبحث دایره چهارم می‌گوید: «و هذه الدائر الأربعة سميتم جتلا بلا الح ك م ب  
 في ثلما التوكد فله جبر له ها سيمت بهذا الإس م قيل سيمت بذلك لأ جبرها مجتئها الدائر  
 لأ في فمفاعيلن من الطوي لو فاعلاتن من المدي و مستفعلن من البسي ط»<sup>۳۷</sup> (همان: ۱۲۸). این  
 سخن (سمیت بهذا الاسم وقيل سميت بذلك...) که هم در العروض ابن جنی و هم در الکافی تبریزی  
 آمده است، دلیل بر آن است که هر دو این نام گذاری را از کسی قبل از خود نقل کرده‌اند و هیچ کدام  
 مدعی این نام گذاری نبوده‌اند.

### تعاریف

تبریزی در پایان بخش عروض کتاب خود، دو گروه از تعریف را آورده است که برخی از آنها را با طول و  
 تفصیل کامل شرح داده و در تعریف برخی به اندک سخن اکتفا کرده است. وی در آغاز مجموعه اول  
 می‌گوید: «وهذه هي الألفا بللتجريفها و كان هذا المكا نولاً بها»<sup>۳۸</sup> (تبریزی، الکافی، تصحيح  
 حسانی: ۴۱)، سپس به تعریف اصطلاحاتی همچون موفور، صحیح، تام، وافی و... می‌پردازد که بنا بر گفته  
 وی این اصطلاحات در کتاب نیامده‌اند و این جا بهترین مکان برای ذکر آنهاست. در مجموعه دوم از  
 تعاریف، عنوان «عدد ألقاب العروض» را آورده و نین آغاز می‌کند: «ها إ لأنا نعيدها ههنا مرتبة  
 عى إ ال لإهلاً»<sup>۳۹</sup> (صاحب بن عباد، ۱۹۸۷، پاورقی: ۱۸۱، ۱۸۲). همین عبارت با اندک تفاوت در  
 تصحیح فخرالدین قباوه نیز با افزوده شدن دو کلمه «الابتداء» و «الاعتماد» آمده است که حاکی از این  
 است که تبریزی همچنان در روش خود، از صاحب بن عباد پیروی می‌کند؛ اما این بار با چشمان باز که  
 مبادا گرفتار تکرار شود.



### اقتباس تبریزی از دو کتاب «مختصر القوافی» و «المعرب» ابن جنی

خطیب تبریزی در مبحث قوافی، اقتباس اندک و ناچیز از کتاب *الإقناع* صاحب بن عباد کرده است؛ به طوری که با یک نگاه اجمالی در می‌یابیم که مطالب کتاب *الكافی* در مقایسه با *الإقناع* کاملتر و پخته‌تر است. اما با نگاه به دو کتاب ابن جنی، در می‌یابیم که تبریزی به آن دو توجه خاصی داشته و بیشتر مطالب خود را با تأثیر پذیری از آن دو دنبال کرده است. تبریزی روش ابن جنی را در کتاب *مختصر القوافی* پیش گرفته و از موضوعات وی در مورد حرف قافیه و حرکات آن و نیز عیوب قافیه، تجاوز نکرده است. البته این اقتباس و نقل در بعضی موارد با اندک تصرف همراه است. در سایر موارد وی عین الفاظ را ذکر می‌کند. برای نمونه عبارتهایی را از تبریزی و ابن جنی نقل می‌کنیم که بدون کم و کاست عیناً توسط هر دو دانشمند ذکر شده است: *فِي الْقَافِ بِمِ الْحُرُوفِ وَالْحَرَكَاتِ نَلْمُسُمِيَّاتِ الْمُرَائِعِيَّاتِ تَسْبِئَةُ أُخْرَى وَ سَجْتٌ كَمَا نَقَلَ حَرَوُ فَلَمْ يَرَى يُؤَالِ حَوْلُ وَالْخُرُوجُ وَاقْفَرُ وَ التَّاسِيسُ، وَالْجَيْ لُ. قَالَ وَرَى هُوَ الْحَرَاقِيُّ تَبْنَى عَلَيْهِ الْقَصِيدَةُ نَسْلِيَّةٌ»* <sup>۳۱</sup> (تبریزی، *الكافی*، تصحیح حسانی: ۱۴۹- ابن جنی، ۱۹۷۵: ۲۰، ۲۱) نمونه دیگر عبارت است از: *فَلَا رَأَى نَكَا رَأَى وَرَأَيْتُمْ أَمْضُومَةً أَوْ مِنْ حَطْمِ إِسْمٍ مُضْمُورٌ وَ الدَّخِيلُ لُ هَالِحِ الْقَدَى بَيْنَ التَّاسِيسِ سِرْوَالِ وَرَى»* <sup>۳۲</sup> (تبریزی، *الكافی*، تصحیح حسانی: ۱۵۴، ۱۵۶- ابن جنی، ۱۹۷۵: ۲۶، ۲۷). از جمله اقتباس تبریزی با اندک تصرف می‌توان نمونه زیر را ذکر کرد: *بَذَا كَلًّا حَنْ كَمَا قَبْلَ لَأُورِكَايِيَّ* <sup>۳۳</sup> *بَهَا فِيهِ فَهَوُ إِذْ رَغِبَ بٌ مِنَ الْإِقْوَاءِ أَى كَأَنَّ لَهُ يَهْوُونَ أَدُهُمَا مِنْ بَقْلِهِ وَالْأَخْمَنُ بِعَدَالَتِهِ نَهْمٌ سَلْبُوكَرَهُو الْمَخْتَرُ وَقَالِحٌ مِ كَمَا اسْتَقْبَحُوا نَحْوُ مَزُو دُو أَسْوَدُ فُفَى قَوْلِ لُ الْبَلَّةُ»* <sup>۳۴</sup> (تبریزی، *الكافی*، تصحیح حسانی: ۱۵۹). عبارت ابن جنی نیز چنین است: *أَلَمْ مِنْ التَّجْوِيهِ كَأَنَّ الْقَهْرَ وَ هُوَ جَمْعُ مَنْدُهُمْ أَى كَانُوا لَهْ يَهْوُونَ* <sup>۳۵</sup> *أَدُهُمَا مِنْ قَبْلِ لُجُو الْآخْمَنُ بَعْدَهُ أَلَا تَرَى أَنْ هَمَّ اسْتَكْرَهُوا اخْتِلَا فَلِلْحَرْكَةِ مِنْ قَبْلِهَا مَدْلَمٌ مُفِيحُو الْحَرْقِ وَ الْقِيُّمَةُ وَ الْقِيُّمَةُ خَتَرٌ رَقُومًا يَسْتَقْبَحُوا اخْتِلَا فَمَا فِيهِ مَا دَامَ مَطْلَقٌ أَوْ نَحْوُ قَوْلِهِ: لَهْ جَلَا زَلَجٌ وَ غَيْرُ مَزُو دُو مَعِ قَوْلِهِ فِيهِ بَدَلُكَ خَيْرُنَا الْغَرَا بِلَأَسْوَدُ. وَ قَوْلُهُ عَنَّمْ يَكَادُ مِنَ اللَّطْفِ يَعْقُدُ»* <sup>۳۶</sup> (ابن سیده، ۱۹۵۸: ۲۸۹/۴- ابن منظور، ذیل ماده وجه).

تبریزی بر همین منوال به نقل مطالب خود از کتاب *مختصر القوافی* ابن جنی ادامه داده و برای تکمیل معنا و علت نام‌گذاری برخی اصطلاحات قافیه به کتاب *المعرب* تکیه می‌کند؛ اصطلاحاتی چون: «نفاذ»، «دخیل»، «حنو»، «اشباع»، «ایطاء»، «ردف» <sup>۳۵</sup> و... را با استفاده از *المعرب*، شرح و توضیح می‌دهد؛ بدون اینکه اشاره‌ای به منبع خاصی کرده باشد. البته زمانی که به پایان بخشی از مطالب خود



می‌رسد، با عبارت «قال أبو الفتح ابن جنی»، آن را به اتمام می‌رساند. با دقت بیشتر، در می‌یابیم که در بسیاری موارد، تبریزی نوادر کتاب *التوافی* اخفش را نیز در لا به لای سخنان خود آورده است. مثل آنکه می‌گوید: «لما الم فیه ک ل ش ه ر ز و ل ی س ب ل م و ی ب ا و ی ج د و ن ف ی ذ ل ک ش ی ا و ه و ک ق و ل ع ب ی د بن الأبرص:

أففر من أهله ملحوب فالقطبیات فالذنوب<sup>۳۶</sup>

(الأخفش، ۱۹۷۴: ۷۲، ۷۳)

از دیگر اقتباسات تبریزی از اخفش، می‌توان به نمونه زیر اشاره کرد: «و ی ع ن ه الأ خ ف ش س ع ب ی د بن مسعده أنه یجری الرج إلی کان اسم أ علم أ ل و ج و ل ذ ا ک ا ن م ن الر م ی ج ر ی ذ ه ب م ی ن الت ب ر و ذ ه ب م ی ن الذ ه اب فلا ی ج د ل ه ی ط ا ء»<sup>۳۷</sup> (تبریزی، الکافی، تصحیح حسانی: ۱۶۳). در این بخش از کتاب تبریزی نیز، گاهی به سخنانی برخورد می‌کنیم که به منبع اصلی آنها اشاره نشده است. جایی که می‌گوید: «و بعضی هم یقول ی ر ک ل ل ر س ل م ی ت ج ء ء إلیه ل ا ن ا ل ف ل ی ی ک و ن م ه ل ق م ل ق ت و د ا أ ب د ا س و ا ء ا ک ا ت ل ی ی س ا م غ ی ر ت ا س ی س ی»<sup>۳۸</sup> که منظورش ابو عمر جریمی است (معری، ۱۹۶۱: ۱۷).

در سخن از *إکفاء* با صیغه مجهول کلام خود را بیان می‌کند و می‌گوید: «و ق ی ل: ه و ک ا ل ا ق و ا ء» که بی شک به این سخن اخفش نظر داشته که گفته است: «و ه م الخ ل ی ا ل م ن ا ل ا ک ف ا ء ه و ک ا ل ا ق و ا ء و ق د س ع ت ن ه م» من غیر م ر م ن ا ه ا ل ل ی م ع <sup>۳۹</sup> (أخفش، ۱۹۷۴: ۴۸) که محقق کتاب *التوافی* توضیحی در حاشیه آورده و گفته است منظور از اهل علم، ابو عبیده و ابوقتیبه است.

#### اقتباس تبریزی از سایر منابع

تبریزی در کتاب خود، از منابع و دانشمندان پیش از خود سخنانی را آورده و مثنوی را نقل کرده و آنها را چنان در لا به لای مطالب خویش گنجانده است که گویی سخن از خود اوست. هر گاه می‌خواهد به اسامی آنها اشاره کند، زیرکانه از ذکر آنها تعافل کرده و با کلمه «قیل» و یا با عبارتی مثل: «قال بعضهم» و ابهاماتی از این قبیل، از کنار آنها می‌گذرد. برای نمونه در مورد سبب خفیف مطلبی را از کتاب *العروض ابوالحسن ربعی* نقل و اشاره‌ای بدان نمی‌کند: «و ج ا ک ا ن ه ن د ا ا و ر ب م ا ل ی ه س ب ب م ث ل ه ن ح و ا ع ی ل ی ن م ن م ف ا ع ی ل ی ن و م س ت ف م ن م س ت ف ع ل ن»<sup>۴۰</sup> (ربعی، ۲۰۰۰: ۳). در تفاوت میان ساکن و متحرک می‌گوید: «لما ک ر ه ا ساغ فیه ث ل ا ن ع ر ک ا ت ف ت ق و ل ف ی ع م ر و م ر و ع م ر و و ک ذ ل ک ک ل م ا ساغ فیه ث ل ا ن ع ر ک ا ن ل م ت ک ن ا ح د ا ه ر ف ی ه ف ه و ساکن و ا م ا ل م ت ح ر ک ه ذ ل ذ ی لا ی س و غ فیه ا ل ا ح ر ک ت ا ن و الث ل ا ن ه فیه

نحو جبل: لا تستطیعُ لِحْنٍ تَجَدِّ إِلَّا حَرَكْتِیْنِجْ بِل و ج بِل والثالثة هی فیہ»<sup>۴۱</sup> (همان: ۵). می‌بینیم که تبریزی این کلام را با اندک تصرفی در مقدمه نقل می‌کند. وی روایت ربعی را برای شاهد خبل در رجز چنین نقل می‌کند:

«و ثقل منع خیر طلب و طلب منع خیر توده»<sup>۴۲</sup>

(همان: ۳۹)

این روایت، خاص ربعی است و مصراع دوم آن رایبشتر عروض دانان روایت کرده‌اند. تبریزی پس از نقل این مطلب، می‌گوید: «قد أنشأ دوا أبياتاً عما زَمُوا أنها قَدِیمَةٌ من المشعِثِ و هی...»<sup>۴۳</sup> (تبریزی، الکافی، تصحیح حسانی: ۱۲۴).

گاهی تبریزی به منابع و یا افرادی طوری اشاره می‌کند که نه کتاب آنها و نه اسامی آنها روشن نمی‌گردد. وی می‌گوید: «و كذلك [فاعلاتن علی المدیة لِذَا صَا رَبَتْ] فعلن یسُمیة بعضُ هلم لِذَا ر. قالوا لأنهم أجمَعوا أن [فعلی المتقار سیمِی الأبتِ رُ ذلک المعنی بعینه موجو فی هذا الجُعزُ ذلک أن نَ لُفَصَ من] فعولن علی المتقار بلنما هو حد فُسبب و قط عُد فیجَ مَلُ بِن سُمی بالآبتِ ر. و قال من یخالف هذا القول: به و إن كان كذلك فلا یجُئُ یسُمی بالآبتِ ر لِأن [فعلون] فی المتقارب إذا أسقطت منه السبب سُمیة یبقی أف الجز. یذهب مَلُکة مرفیجو رُ رَسُمی بتأ و ههنا یبقی أكثر الجُرُوزُ یذهب أقله فلا یجُئُ ی علی بالآبتِ علی ذلک القیا سربل نمیه المحذو فللمقطو ع ذلک أ راصلها [فاعلاتن فیلد] فصار [فاعلن] و تد [فاعلن] فصار [فعلن ظمی] بالاسیم ن الذی راجعاً عا فیہ، بعضهم یسمی بالأصلم والأصل یُرب من القَطع»<sup>۴۴</sup> (همان: ۱۳۱، ۱۳۲).

تبریزی در مطالب نقل شده به سه نفر از دانشمندان اشاره می‌کند که میان آنان اندک تفاوتی در اظهار نظرشان وجود دارد. اولین آنان قَطرب است که نام گذاری دوضرب چهارم و ششم بحر مدید به اُبتر را از او نقل کرده است. دوم زجاج است که در این مورد با قطرب مخالفت کرده و آن را محذوف مقطوع نام نهاده است. شخص سوم مشخص نیست؛ ولی با جستجوی بیشتر ملاحظه می‌کنیم که ابو الحسن عروضی در کتابش به نام گذاری این دو ضرب به أصلم اشاره می‌کند و می‌گوید: «فیہ ا لَلَمَّ - سیمِی ایضا المقطو ع و ذلک نحو [فعلن علی الض نوب الراب ع الساد س] کان أصله [فاعلاتن] فذهب منه [تن] بقی [فاعلا] فنقل إلى [فاعلن] ثم قسطن النون بقی [فاعلن] أسکنه مَللا م و نقل إلى [فعلن] فذهبهم یسمیه الآبتِ نُوبُ بهم یسُمیة ا لَلَمَّ»<sup>۴۵</sup> (عروضی، ۱۹۹۶: ۱۰۶).

## نتیجه

از جمله ویژگیهای بارز عصر خطیب تبریزی، می‌توان به این مسأله اشاره کرد که ابتکار و نوآوری علمی در میان دانشمندان از بین رفته و بیشتر کار آنان باز نویسی و اقتباس از کتابهای گذشتگان است. این کار نیز به شکل‌های مختلف در میان افراد خود نمایی می‌کند. به طوری که گاهی شیوه اختصار را پیش گرفته و به اندک شرح و تفصیل بسنده کرده‌اند و گاهی به اطنا و شرح و تفصیل پرداخته‌اند. در عصری که خبر از ابتکار و نوآوری نیست، طبیعی است که دانشمندان و پژوهشگران به رونویسی و بازنویسی آثار پیشینیان روی بیاورند و نامی از آنها نیز به میان نیاورند. این موضوع تا عصرهای پس از تبریزی نیز ادامه داشته است. نگارنده ضمن ارج نهادن به تلاش و خدمات گذشتگان و با مطالعه دقیق کتاب «الكافی فی العروض والقوافی» خطیب تبریزی و کتابهایی مانند: الإقناع صاحب بن عباد، مختصر القوافی، الخصائص و العروض ابن جنی، و القوافی اخفش و سایر کتابهایی از این دست، به این نتیجه رسید که خطیب تبریزی با آن آوازه خوش، در کتاب «الكافی فی العروض والقوافی» کاری جز اقتباس و نقل مطالب از گذشتگان نکرده است که می‌توان گفت دانشمند بزرگی چون او نیز هم رنگ جماعت شده و رنگ محیط را به خود گرفته و بر اساس اقتضای زمان خویش عمل کرده است.

## یادداشتها

- این جملات برای مبتدی، کافی و برای متوسط یادآوری است.
  - قصاید عربی از نظر مطلع (بیت آغازین) به دو دسته تقسیم می‌گردند: اگر کلمات پایلی مصرع اول و دوم مطلع، همانگی و تناسب (داشتن حروف مشترک) داشته باشند مطلع را مصراع گویند؛ مانند مطلع زیر از سعدی:  
 حبست بجنف ی المدامع لاجبری      فلم ا طفی الماء استطال علی السكر  
 (تاریخ الأدب العربی، ج ۳، ص ۶۶۹)
  - اما اگر همانگی بین کلمات پایانی دو مصرع در مطلع وجود نداشته باشد، آن مطلع را مصمت می‌نامند مانند مطلع زیر از متنبی:  
 ألم تربها الملك المر ج ی      عجائب ما رأیت من السحاب  
 (دیوان، ج ۱، ص ۱۳۵)
- بنابراین می‌بینیم که کلمات «تجری» و «سكر» مثال اول با همدیگر هماهنگ و کلمات «ج ی» و «سحاب» در مثال دوم هماهنگ هستند که تفاوت مطلع مصراع با مصمت را نشان می‌دهند.
- تغییراتی که در حشو بیت به وجود می‌آید، زحاف گفته می‌شود. الاً اگر وزن بیتی در بحر مدید به شکل زیر باشد:

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

حشو عروض حشو حشو ضرب

در دومین تفعیله (رکن) از مصراع دوم به جای فاعلاتن، فاعلاتن آمده است که بیت دارای زحاف است و زحافات انواعی دارند که هر کدام در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت (العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۸۸).

۴. در هر فاعلاتن-جز در ضرب بیٹ وُل- جایز است که الف حذف شود و به صورت فاعلاتن بیاید که در این صورت مخبون نامیده می‌شود.

۵. هر ضرب ۱ وُل نیز خبن جایز است و جایی که ابوزکریا آن را منع کرده، دچار اشتباه شده است.

۶. کتاب الإقناع صاحب بن عباد به منزله هسته برای کتاب الکافی است که تبریزی به سبک آن، کتاب خود را نگاشته است.

۷. تغییراتی که در تفعیله‌های عروض و ضرب یک بیت پیش می‌آید، علت و جمع آن را علل می‌گویند (العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۸۸).

۸. عروض عربی از شانزده بحر تشکیل شده است که مخترع پانزده بحر خلیل بن احمد و یک بحر اخفش است. بحرهای خلیل عبارتند از: طویل، خفیف، رجز، بسیط، هزج، متقارب، وافر، کامل، مجتث، منسرح، سریع، مضارع، مقتضب، رمل، ومدید. بحر اخفش نیز متدارک ویا محدث است. (همان).

۹. هر بیتی از تعدادی اجزاء یا ارکان عروضی تشکیل می‌شود که هر کدام از آنها را تفعیله می‌گویند. تعداد آنها در عروض عربی هشت تفعیله است: فعولن مفاعیلن، فاعلاتن، مستفعلت، مفعولات، مفاعلتن، فاعلن و متفاعلن.

۱۰. عروض آن مقبوض و ضرب آن سالم است. عروض آخرین تفعیله مصراع ۱ وُل و ضرب آخرین تفعیله مصراع دوم از بیت است. حذف پنجمین حرف ساکن از تفعیله را قبض می‌گویند. مثلاً اگر فعولن به صورت فعولن بیایم «ا اگر در تفعیله کم و کاستی وجود نداشته باشد، آن را سالم می‌نامند (العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۸۸ به بعد).

۱۱. مقبوض آن است که پنجمین حرف ساکن آن حذف شود، اصل آن مفاعیلن بوده که با حذف یاء به صورت مفاعلن در آمده و سالم آن است که [از علل وزحافات] سالم باشد.

۱۲. مضمّر که مصدر آن اضمار است، ساکن کردن دومین حرف از تفعیله را می‌گویند؛ مثلاً اگر متفاعلن به صورت متفاعلن بیاید، مخبون که از خبن مشتق شده است، عبارت از حذف دومین حرف ساکن از تفعیله است؛ مثلاً اگر به جای مستفعلن، متفعلن بیاید. شتر (اشتر) زمانی است که قبض با خرم همراه شود (العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۹۲).

۱۳. در علم عروض، بحرهای خلیلی را از نظر تناسب با یکدیگر به پنج دایره تقسیم کرده‌اند:

دایره وُل (مختلف) شامل بحرهای: طویل، مدید و بسیط می‌شود؛

دایره دوم (مؤتلف) شامل بحرهای: وافر و کامل می‌شود؛

دایره سوم (مجتلب) شامل بحرهای: هزج، رجز و رمل می‌شود؛

دایره چهارم (مشتبه) شامل بحرهای: سریع، منسرح، خفیف، مضارع، مقتضب و مجتث می‌شود؛

- دایره پنجم (متفق) شامل بحر متقارب می‌گردد (العقد الفرید، ج ۵، ص ۴۰۱).
۱۴. آن را غریب، متسق و ركض الخیل (دویدن اسب) نامیده اند. این واژه‌ها نامهای دیگر دایره پنجم (متفق) هستند.
۱۵. در آنها در تفعلیه‌های فعولن، مفاعلتن و مفاعیلن می‌آید که عبارت از حذف حرکت از اول جزء است. علت نیامدن آن در سبب این است که اگر از سبب حرکت آن را حذف کنیم، ابتدا به ساکن جایز نیست. خزل نیز عبارت است از ساکن کردن دومین حرف و حذف چهارمین حرف ساکن (طی و اضمار باهم) (همان، ص ۳۹۱).
۱۶. عروض عبارت است از ترازوی شعر که موزون بودن آن از غیر موزون بودنش بدان شناخته می‌شود.
۱۷. عروض عبارت است از ترازوی شعر که درست آن از نادرستش بدان شناخته می‌شود.
۱۸. مخبول آن است که دومین و چهارمین حرف ساکن از تفعلیه حذف شود و اصل خبن: فساد است؛ مانند از بین رفتن دست و پا. ساکن نیز به منزله دست سبب است که هرگاه دو ساکن حذف شوند، جزء به شکلی می‌آید که گویا دو دست آن قطع شده و اضطراب و لرزش پیدا کرده است. در خیل همتا طوری که گفته شد، دومین و چهارمین حرف ساکن از تفعلیه حذف می‌شوند. الا آوردن (متعلن) به جای (مستفعلن) به عبارت دیگر طی و خبن با هم جمع می‌شوند. سبب در لغت به معنای ریسمانی است که خیمه را بدان مهار می‌کنند و در اصطلاح عروضی عبارت است از دو حرفی که یا هر دو متحرکند و یولی متحرک و دومی ساکن است که اولی را سبب ثقیل (مثل: ک) و دومی را سبب خفیف (مثل: م) می‌گویند (همان: ۳۸۸).
۱۹. خیل در عروض بسیط و رجز، حذف سین و فاء از مستفعلن است که برگرفته از خیلی است که به معنای قطع دست است. ابواسحاق می‌گوید زیرا ساکن به منزله دست است برای سبب و هرگاه دو ساکن حذف شوند، گویا دو دست جزء بریده شده و مضطرب و لرزان باقی مانده است. بسیط یکی از بحرهای عروضی است که وزن آن در هر مصراع عبارت است از: مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن و وزن رجز نیز از تکرارشش مرتبه مستفعلن حاصل می‌شود (همان).
۲۰. اخرب نامیده شده است، زیرا اول و آخر آن حذف شده و گویا خرابی بر آن چیره شده است. هرگاه در تفعلیه، خرم با کف جمع شود، آن را اخرب گویند (همان).
۲۱. وزن بحر طویل در هر مصراع، عبارت است از: فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن. بحر کامل نیز از تکرارشش مرتبه متفاعلن به دست می‌آید و وزن هزج عبارت از تکرار چهار مرتبه مفاعیلن است که هر بیت عربی در این بحر به اندازه یک مصراع فارسی است.
۲۲. تقطیع در لغت به معنای قطعه قطعه کردن و در عروض عبارت است از تفکیک هر بیت به سببها که در نهایت هر بیتی به اجزای کوچکتری تجزیه شده و آنها را با علامتهای (دد) برای هجای کوتاه و (-) برای هجای بلند نشان می‌دهند.
۲۳. وزن بحر سریع در هر مصراع عبارت است از: مستفعلن مستفعلن مفعولات.
۲۴. تمامی آن چه در بسیط و رجز جایز است، در اینجا نیز جایز است.

۲۵. در عروض و ضرب آن هیچ زحافی جایز نیست مگر در مفعولان و مفعولن که در آن دو خبن جایز است.  
 ۲۶. مشتبه و مؤتلف در معنا نزدیک به هم هستند اما علت نام گذاری دایره دوم به مؤتلف آن است که در ائتلاف معنای بیشتری است. زیرا دو بحر دایره دوم مرکب از وتدهایی است که همراه آنها فاصله‌ها قرار گرفته اند و فاصله عبارت است از یک سبب خفیف و یک سبب ثقیل و این دو سبب از یکدیگر جدا نمی‌شوند مخصوصاً وقتی که قبل از وتد و یا بعد از آن قرار گیرند. دایره سوم در هر کدام از دو جزء آن یک وتد و دو سبب وجود دارد. با این تفاوت که دو سبب از یکدیگر جدا نمی‌شوند. به طوری که یکی در اول جزء و دیگری در پایان آن قرار می‌گیرد. در این دایره، ائتلاف رساتر است. زیرا دو سبب آن همیشه با هم جمع می‌شوند و به همین دلیل است که شایسته این نام گذاری است.

وتد در لغت به معنای میخی است که ریسمان و طناب خیمه را بدان می‌بندند. در اصطلاح عروضی دارای دو نوع است: وتد مجموع و وتد مفروق. وتد مجموع، سه حرفی است که اولی و دومی متحرک و سومی ساکن است. مثل:  $\text{اَی}$  و وتد مفوق سه حرفی است که اولی و سومی متحرک و دومی ساکن باشد، مانند:  $\text{اَیَکَیَف}$  فاصله در لغت عبارت است از چوبی که خیمه را به دو قسمت تقسیم می‌کند. در اصطلاح علم عروض فاصله دو نوع است، فاصله صغری و فاصله کبری. فاصله صغری چهار حرفی است که سه حرف اول متحرک و چهارمی ساکن باشد. مثل:  $\text{اَیَکَیَکَیَکَی}$  (جبلن) و فاصله کبری پنج حرفی است که چهار حرف اول متحرک و پنجمی ساکن باشد. مانند:  $\text{اَکَیَکَیَکَیَکَیَکَی}$  (العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۸۸).

۲۷. دایره چهارم مجتلب نامیده شده است، زیرا جلب در لغت به معنای زیادی است. پس به دلیل زیادی بحرهای آن به این نام نامیده شده است. و گفته شده است که این نام نامیده شده است، زیرا بحرهای آن برگرفته از دایره اول است. به طوری که مفاعیلن از بحر طویل، فاعلاتن از بحر مدید و مستفعلن از بحر بسیط گرفته شده است.

۲۸. و این است بقیه القابی که شناخت آنها لازم است و اینجا برای شرح آنها مناسب است.

۲۹. اگر تفعیله‌های عروضی به شکل کامل و بدون کم و کاستی بیایند، آنها را تام، صحیح، موفور و وافی می‌گویند (همان).

۳۰. که ذکر آنها گذشت و ما در اینجا آنها را مرتب و از پی یکدیگر تکرار می‌کنیم تا خوب حفظ کنید.

۳۱. در قافیه شش حرف و شش حرکت عارض می‌شود. حروف عبارتند از: زروی، وصل، خروج، ردف، تأسیس و دخیل. روی حرفی است که قصیده بر آن بنا می‌شود و بدان نسبت داده می‌شود. توضیح: روی عبارت است از آخرین حرف اصلی قافیه که اعراب بر آن قرار می‌گیرد. اگر حرف روی در یک قصیده سین باشد آن را سینه و اگر دال باشد دالیه و... می‌نامند. وصل اشباع حرکت حرف روی است. خروج زمانی است که در حرف روی (هاء متحرک) در این صورت هاء را وصل و حرکت آن را خروج می‌گویند. حروف مَدَّ قبل از روی را می‌گویند. تأسیس الفی است که قبل از دخیل می‌آید و دخیل حرف بین روی و تأسیس را گویند (العمده، ج ۱، ص ۲۹۸ به بعد).

۳۲. پس اگر روی اسم مضممر و یا از قبیل اسم مضممر باشد... و دخیل حرفی است میان تأسیس و روی.

۳۳. بدان نام نامیده شده است، زیرا حرکت قبل روی مقید است و نزدیک به اقواء است. گویا که دارای دو وجه است که یکی قبل از آن و دیگری بعد از آن. مگر نمی‌بینید که مثل مختر قو حم ق را ناپسند شمرده اند. همان طوری که مز و د و ا سو دُ را در سخن نابغه ناپسند دانسته اند. توضیح: اگر حرف روی ساکن باشد آن قافیه را مقید می‌گویند و اگر حرکت حرف روی از کسره به ضمه و برعکس تغییر کند، آن را اقواء گویند که در کلمات مزود و اُسود از شعر نابغه ذبیانی چنین آمده و از جمله عیوب قافیه به شمار می‌آید (همان).

۳۴. اصل آن از توجیه است که گویا حرف روی به نظر آنها دارای دو صورت است: یکی قبل از آن و دیگری بعد از آن. مگر نمی‌بینید که اختلاف حرکت مادامی که قافیه مقیده است ناپسند هُنسْتَقُ اُولِعْمَاءُ قُ و مَخْتَهَ - رَقُ، همان طوری که اختلاف هر دو را در قافیه مطلقه نیز ناپسند دانسته اند. مانند اختلاف عجلان ذا زاد و رغیز و دِبا بذاک خبَرنا الغراب الأُسود و عنم یکاد من اللطافه بعقد. توضیح: عبارتهای عربی ذکر شده بر گرفته از اشعار نابغه ذبیانی است که برای اختلاف حرکت حرف روی (اقواء) مثال زده شده است. قافیه مطلقه نیز قافیه ای است که حرف روی در آن متحرک باشد و بیشتر شعر عربی چنین است.

۳۵. نفاذ عبارت است از حرکت (هاء) متحرک در قافیه مطلقه، حذو حرکت قبل از ردف و ایطاء تکرار کلمه قافیه در ابیات بعدی است (العمده، ج ۱، ص ۳۱۲).

۳۶. رمل عبارت است از هر شعر ضعیف شده که ساختار منسجمی ندارد و چیز ارزشمندی را در آن نمی‌یابند. مانند شعر عبید بن ابرص: مناطق ملحوب، قطبیات و ذنوب از ساکنین خود خالی شده اند. رمل از بحرهای عروضی است که شکل کامل آن از تکرار شش مرتبه تفعیله فاعلاتن به دست می‌آید.

۳۷. سعید بن مسعوده (اخفش) از وی روایت کرده است که آن مانند کلمه الرجل است زمانی که اسم خاص است و اگر الرجل از رجولیت (مردی) باشد مانند ذهب (طلا) از تبر (طلا) و ذهب (رفتن) از ذهاب است که آن را ایطاء در نظر نمی‌گیرد.

۳۸. و بعضی معتقدند نیازی به ذکر (رس) نیست، زیرا ماقبل الف همیشه مفتوح است؛ چه تأسیس باشد و یا غیر تأسیس. رس حرکت قبل از تأسیس را گویند.

۳۹. به نظر خلیل بن احمد اکفاء همان اقواء است و از دیگر دانشمندان نیز آن را شنیده‌ام.

۴۰. گاهی تنها و گاهی به دنبال آن، سبب می‌آید؛ مانند (عیلن) از (مفاعیلن) و (مستف) از (مستعلن).

۴۱. ساکن آن است که در آن سه حرکت جایز باشه الا در عمرو می‌گویید عمرو، عمرو و هرچه در آن سه حرکت جایز باشد که یکی از آنها وجود نداشته باشد، همان ساکن است. اما در متحرک تنها دو حرکت جایز است و سومی در خودش وجود دارد. مانند جیل که تنها به دو صورت جیل و جیل می‌بینید که سومی در خودش موجود است.

۴۲. در بیت یاد شده، شش مرتبه خیل به کاررفته است که عبارت اسوّه ائّه - ل (مستعلن) که ج ذی (متعلن)، رط ل م (موقطن) که م (متعلن)، ج ذی (متعلق)، و د ه (متعلن).



۴۳. بیتهایی را سروده و گمان کرده اند که آنها شکل قدیمی است از مشعث و آن... توضیح: مشعث عبارت است از حذف سومین حرف متحرک از تفعیله. مانند: (فالانتن) از (فاعلاتن) (العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۸۹).

۴۴. همان طور اگر (فاعلاتن) در مدید به صورت (فعلن) بیاید، بعضی آن را ابتر نامیده‌اند. زیرا آنان اتفاق نظر دارند که (فع) در متقارب ابتر نامیده می‌شود. همان معنا در این جزء نیز وجود دارد. نقص در (فعولن) بحر متقارب عبارت است از حذف سبب و قطع و تدپس لازم است که ابتر نامیده شود. کسی که مخالف این اسحق است، می‌گوید: اگر چنین باشد، نباید ابتداء نامیده شود. زیرا (فعولن) در بحر متقارب اگر سبب آن حذف و وتد آن قطع شود، کمترین جزء آن باقی می‌ماند و بیشترین جزء از بین می‌رود. پس جایز است که ابتر نامیده شود. اما در اینجا قسمت بیشتر جزء باقی مانده و کمترین آن حذف شده است. بنابراین لازم نیست که ابتر نامیده شود. با این قیاس آن را محذوف مقطوع می‌نامید. زیرا اصل آن (فاعلاتن) بوده و بعد از حذف، (فاعلن) شده، سپس وتد آن قطع گردیده و (فعلن) شده است و به آن دو نام (حذف و قطع) نهاده اند که بعضی آن را (اصلم) مینامند که نزدیک به قطع است. توضیح: اصلم عبارت است از حذف آخرین جزء از وتد مفروق، ابتر عبارت است از جمع میان حذف و قطع، قطع عبارت است از حذف آخرین ساکن و ساکن کردن متحرک قبل از آخر و حذف انداختن یک سبب خفیف از آخر تفعیله (العقد الفرید، ج ۵، ص ۳۸۸ به بعد).

۴۵. و در آن اصلم وجود دارد که مقطوع نیز گفته می‌شود؛ مانند: فعلن در ضرب چهارم و ششم که اصل آن فاعلاتن بود که ابتدا (تن) آن از بین رفته و (فاعلا) باقی مانده و به (فاعلن) تبدیل شده است. سپس (ن) آن قطع شده و (فاعل) باقی مانده، سپس (ل) آن ساکن شده و به (فعلن) تبدیل گردیده است که بعضی آن را (ابتر) و بعضی (اصلم) می‌نامند.

## کتابنامه

۱. الأخفش، أبو الحسن سعید بن مسعده؛ *كتاب القوافی*؛ تحقیق: أحمد راتب النفاخ، دار الأمانة، ط ۱، ۱۹۷۴ م.
۲. الإربلی، أبو الحسن علی بن عثمان؛ *كتاب القوافی*؛ تحقیق: د. عبدالمحسن القحطانی، الشركة العربیه للنشر والتوزیع، ط ۱، ۱۹۹۷ م.
۳. التبریزی، یحیی بن علی الشیبانی؛ *الكافی فی العروض والقوافی*؛ تحقیق: الحسانی حسن عبدالله، حائجی و حمدان، بیروت، بدون ط، بدون ت.
۴. \_\_\_\_\_؛ تحقیق: حمید حسن الخالصی، بغداد: مطبعه شفیق، بدون ط، ۱۹۸۲ م.
۵. \_\_\_\_\_؛ تحقیق: فخرالدین قباوه، دمشق: دارالفکر، ط ۴، ۱۹۸۶ م.
۶. \_\_\_\_\_؛ *دیوان أبی تمام*؛ شرح الخطیب التبریزی، تحقیق: محمد عبدہ عزام، مصر: دارالمعارف، بدون ط، بدون ت.
۷. ابن جنی، أبو الفتح عثمان؛ *الخصائص*؛ تحقیق: محمد علی النجار، بیروت: دارالهدی، ط ۲، بدون ت.
۸. \_\_\_\_\_؛ *كتاب العروض*؛ تحقیق: د. أحمد فوزی الهیب، الكويت: دارالقلم، بدون ط، ۱۹۹۶ م.
۹. \_\_\_\_\_؛ تحقیق: د. فوزی عیسی، الإسكندریه: دار المعرفه الجامعیه، بدون ط، ۱۹۹۶ م.
۱۰. \_\_\_\_\_؛ *مختصر القوافی*؛ تحقیق: د. حسن شاذلی فرهوده، القاهره: دار التراث، ط ۱، ۱۹۷۵ م.
۱۱. الدمامینی، بدر الدین محمد أبی بكر؛ *العیون الغامزه علی خیابا الرامزه*؛ تحقیق: الحسانی حسن عبد الله، القاهره: مطبعه المدنی، بدون ط، بدون ت.
۱۲. الربعی، أبو الحسن علی بن عیسی؛ *كتاب العروض*؛ تحقیق: محمد أبو الفضل بدران، بیروت: النشرات الإسلامیه، ۴۴، المعهد الألماني للأبحاث الشرقیه، بدون ط، بدون ت.
۱۳. الزنجانی، عبدالوهاب بن ابراهیم بن عبد الوهاب؛ *معیار النظر فی علوم الأشعار*؛ تحقیق: د. محمد علی رزق الخفاجی، القاهره: دارالمعارف، بدون ط، بدون ت.
۱۴. ابن سیده، علی بن إسماعیل؛ *المحكم و المحيط الأعظم فی اللغه*؛ معهد المخطوطات العربیه، ط ۱، ۱۹۵۸ م.
۱۵. الصاحب، أبو القاسم إسماعیل بن عباد؛ *الإقناع فی العروض و تخریج القوافی*؛ تحقیق: الشیخ محمد آل یاسین، بغداد: المکتبه العلمیه، بدون ط، ۱۹۶۰ م.
۱۶. \_\_\_\_\_؛ تحقیق: ابراهیم الإدکوی، ط ۱، ۱۹۸۷ م.
۱۷. ابن عبدربه، احمد بن محمد؛ *العقد الفرید*؛ تحقیق: علی شیری، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ط ۱، ۱۹۸۹ م.
۱۸. العروسی، أبو الحسن أحمد بن محمد؛ *الجامع فی العروض والقوافی*؛ تحقیق: د. زهیر غازی زاهد و هلال ناجی، بیروت: دار الجیل، بدون ط، ۱۹۹۶ م.
۱۹. العمری، د. أحمد جمال؛ *شروح الشعر الجاهلی*؛ دارالمعارف، ط ۱، ۱۹۸۱ م.

٢٠. العنابی، أبو الحسن أحمد بن محمد: *الوافی بمعرفه القوافی*؛ تحقیق: د. نجاه بنت حسن عبد الله نولی، جامعه الإمام محمد بن سعود الإسلامیه، بدون ط، ١٩٩٧م.
٢١. فروخ، عمر؛ *تاریخ الأدب العربی*؛ بیروت: دار العلم للملایین، ط ٢، ١٩٨٥م.
٢٢. قباوه، د. فخر الدین؛ *منهج التبریزی فی شروحه و التیمة تاریخیة للمفضلیات*؛ دمشق: دار الفکر، ط ٢، ١٩٩٧م.
٢٣. القفطی الوزیر، جمال الدین أبو الحسن علی بن یوسف؛ *إنباه الرواه علی أنباه النحاه*؛ تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، القاهرة: دار الفکر العربی، ط ١، ١٩٨٦م.
٢٤. القیروانی، ابن رشیق؛ *العمده فی محاسن الشعر وأدابه*؛ تحقیق: محمد قرقران، بیروت: دار المعرفه، ط ١، ١٩٨٨م.
٢٥. المتنبی، أبو الطیب؛ *الدیوان*؛ شرح: *ابی البقاء العکبری*؛ بیروت: دار المعرفه، بدون ط، بدون ت.
٢٦. المعری، أبو العلاء حمد بن عبدالله بن سلیمان؛ *لزوم ما لا یلزم (اللزومیات)*؛ بیروت: دار صادر، بدون ط، ١٩٦١م.
٢٧. ابن منظور، أبو الفضل جمال الدین محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*؛ مصر: دار المعارف، بدون ط، بدون ت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی